

سیمرغ در ادبیات عامیانه ایران^۱

وحید رویانی *

(تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۸، تاریخ پذیرش: ۹۶/۶/۱)

چکیده

سیمرغ مشهورترین پرنده اساطیری ایران است که نامش در داستان‌ها با زال و سرنوشت او و خاندانش پیوند خورده است. او در *شاهنامه* و آثار هم‌سنگ با آن در نقش حکیمی رازآگاه ظاهر می‌شود که از اسرار قدسی باخبر است؛ ولی در بیشتر متون پس از *شاهنامه*، به‌خصوص در متون حماسی این نقش قدسی و روحانی کم‌رنگ شده و نقش‌های محسوس و ظاهری جای آن‌ها را گرفته است. ادبیات عامیانه ایران نیز یکی از بخش‌هایی است که نام و شخصیت سیمرغ در آن به صورت‌های گوناگون منعکس شده، اما تاکنون کمتر بدان توجه شده است. به همین جهت نویسنده در این پژوهش بر آن شد تا با بررسی شخصیت سیمرغ در آثار داستانی ادب عامه ویژگی‌های این پرنده اساطیری را یافته و تفاوت‌های آن را با ادب رسمی نشان دهد. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد او در آثار حماسی ویژگی‌های متفاوت و گاه متضادی دارد. سیمرغ دیگر آن پرنده اساطیری و باشکوه قبلی نیست، بلکه عابدی دائم‌الذکر است که فکر می‌کند درخواست زال و خاندانش فرصت عبادت خداوند را از او می‌گیرد، با وجود این در حوادث زیادی وارد می‌شود؛ زیرا پهلوانان نیز پهلوانان قبلی نیستند و در بزنگاه‌های حوادث و مشکلات فراانسانی و لاینحل، بلکه برای هر کاری دست به دامان سیمرغ نمی‌شوند. در دیگر آثار مربوط به ادب عامه نیز، اسطوره سیمرغ همچون آینه‌ای است که دگرگونی نوع تفکر فارسی‌زبانانی را منعکس می‌کند که این اسطوره را در داستان‌های خود بازگو کرده‌اند.

واژه‌های کلیدی: سیمرغ، ادبیات عامیانه، طومار نقالی، افسانه.

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گلستان (نویسنده مسئول).

* vahidrooyani@yahoo.com

۱. مقدمه

سیمرغ مشهورترین پرنده اساطیری ایران است که نامش در داستان‌ها با زال و سرنوشت او و خاندانش پیوند خورده است. سیمرغ در *شاهنامه* به غیر از خان پنجم اسفندیار - که ماجرای آن متفاوت است و برخی آن را حمل بر چهره اهریمنی^۲ سیمرغ کرده‌اند - سه بار ظاهر شده است که هر سه بار با زال و خاندانش مرتبط است و هر بار مشکلی دشوار را حل می‌کند؛ یک بار در نقش یاریگر و پرورش‌دهنده کودک و دو بار دیگر در نقش حکیمی شفابخش و رازآگاه که از اسرار قدسی باخبر است. هرچند این جنبه قدسی سیمرغ در متون عرفانی به شکلی دیگر حفظ شده و به‌خصوص در سه رساله *منطق‌الطیر غزالی*، *منطق‌الطیر عطار* و *رساله‌الطیور* نجم‌الدین رازی نمادی از ذات مطلق الهی است^۳ (حجازی، ۱۳۸۸: ۱۲۷)؛ ولی در بیشتر متون فارسی پس از *شاهنامه* این نقش کم‌رنگ می‌شود و نقش‌های محسوس و ظاهری جای آن‌ها را می‌گیرد. در این متون با وجود کم‌رنگ شدن نقش قدسی سیمرغ، حضور او پررنگ‌تر شده است و کمتر زمینه‌ای را می‌توان سراغ گرفت که نام این پرنده دست‌کم یک‌بار در آن یاد نشده باشد. ادبیات عامیانه ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست و نام و شخصیت سیمرغ در آن به صورت‌های گوناگون منعکس شده؛ اما تاکنون کمتر بدان توجه شده است. هرچند آبشخور و سرمنشأ ادب عامه از اساطیر و ادب رسمی جدا نیست؛ ولی گاه نکته‌ها و ویژگی‌هایی از یک شخصیت در آن بروز می‌کند که کاملاً با ادب رسمی متفاوت است. به همین جهت نویسنده در این پژوهش بر آن شد تا با بررسی شخصیت سیمرغ در آثار داستانی ادب عامه، ویژگی‌های این پرنده اساطیری را بررسی کند. به همین منظور نگارنده از چهار دسته منبع متفاوت بهره گرفته است؛ دسته اول داستان‌های عامیانه حماسی هستند که در طومارهای نقالی گرد آمده‌اند و بخشی از آن‌ها را انجوی شیرازی در مجموعه *فردوسی‌نامه* گرد آورده است. دسته دوم داستان‌هایی عامیانه از شرق ایران به‌خصوص افغانستان امروزی هستند که روشن رحمانی با عنوان *افسانه‌های دری* آن‌ها را گردآوری کرده است. دسته سوم داستان‌هایی عامیانه از مرزهای فعلی ایران و مربوط به مناطق مختلف است که با نام‌های گوناگون گرد آمده‌اند و تعداد آن‌ها بی‌شمار است. دسته چهارم داستان‌های عامیانه قوم ماندایی است که در مرزهای غربی ایران و همچنین

کشور عراق ساکن‌اند و ای. اس. دراور در مجموعه *ماندایی‌های ایران و عراق*^۵ آن‌ها را گرد آورده است.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون آثار زیادی درباره سیمرغ، ویژگی‌ها و نقش آن در ادب و فرهنگ ایران منتشر شده است که بیشتر آن‌ها تکرار مطالب متون مختلف است و در اینجا به مهم‌ترین آن‌ها می‌پردازیم:

۱. *سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران* اثر علی سلطانی گرد فرامرزی (۱۳۷۲). در این اثر نویسنده نمونه‌های بسیار زیادی از ایران پیش از اسلام تا دوره معاصر را همراه با تحلیل ارائه کرده است.
۲. *اسطوره زال* اثر محمد مختاری (۱۳۷۹). نگارنده با تحلیل شخصیت زال به ویژگی‌ها و جایگاه سیمرغ در حماسه ملی ایران پرداخته است.
۳. «سیمرغ در چند حماسه ملی»، اثر احمد طباطبایی (۱۳۳۵)، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*. در این مقاله نویسنده نقش و جایگاه سیمرغ را در چند حماسه ملی برجسته بررسی کرده است.
۴. «سیمرغ و قاف در ادبیات ایران» نوشته فریدون نوزاد (۱۳۴۵)، نشریه *وحید*. نویسنده به بررسی ارتباط سیمرغ با کوه قاف در ادبیات فارسی پرداخته است.
۵. «سیمرغ در جلوه‌های عام و خاص» اثر محمدیوسف نیری (۱۳۸۵)، *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*. در این مقاله نویسنده ویژگی‌های برجسته سیمرغ را در برخی متون فارسی و به‌خصوص متون عرفانی بررسی کرده است.
۶. «سیمرغ و جبرئیل» اثر تقی پورنامداریان (۱۳۶۹)، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی*. در این پژوهش نویسنده ویژگی‌های سیمرغ و جبرئیل را در متون مختلف بررسی کرده و در پایان نتیجه گرفته است که بسیاری از نقش‌های سیمرغ در متون ادبی به جبرئیل منتقل شده است.

۷. «بررسی تصویر نماد سیمرغ»، نوشته محمد خزایی و فرنیاز فریود (۱۳۸۲)، *نشریه هنر و معماری*. نویسندگان این مقاله نماد سیمرغ را در آثار تاریخی و باستانی به جامانده از ایران پیش از اسلام بررسی کرده‌اند.

۸. «خاستگاه سیمرغ از دیدگاه اسطوره‌شناسی تطبیقی»، نوشته خسرو قلی‌زاده (۱۳۸۹)، *پژوهش‌های ادبی*. نویسنده به بررسی تطبیقی ویژگی‌های سیمرغ با دیگر مرغان اساطیری نزد ملل مختلف پرداخته است و بیشتر یافته‌های او ترجمه مطالب مقاله «سیمرغ» اثر هانس پیتر اشمیت^۶ است که در *دائرةالمعارف ایرانیکا* منتشر شده است.

تاکنون هیچ کدام از این آثار به جایگاه سیمرغ در ادبیات عامیانه ایران پرداخته‌اند و جای چنین پژوهشی خالی است.

۳. ویژگی‌های سیمرغ در ادبیات عامیانه

سیمرغ یکی از پرنده‌های اساطیری ادبیات عامیانه است که بیش از هر پرنده دیگری در ادب عامه نقش دارد و در داستان‌های زیادی از جمله حماسی و غیرحماسی به طور مستقیم یا غیرمستقیم رد پای از خود بر جای گذاشته است. نقش سیمرغ در ادبیات عامه چنان پررنگ است که حتی به صورت نماد در خواب و در کتب تعبیر خواب وارد شده است (ذوالفقاری و شیر، ۱۳۹۴: ۷۵۵). در آثار مرتبط با ادبیات عامه ویژگی‌های گوناگون و گاه متضادی به سیمرغ نسبت داده‌اند که به ترتیب به آن‌ها می‌پردازیم:

۳-۱. شکل سیمرغ

هرچند در متون اوستایی و *شاهنامه* گاه به برخی از ویژگی‌های ظاهری سیمرغ اشاره شده، ولی در ادب عامه جز چند مورد به شکل سیمرغ اشاره نشده است. در یکی از این روایات که در گهواره گوران غرب ضبط شده، آمده است: «هشتاد سال پیش زال مرده و پیرمردان با چشم خود سیمرغ را دیده‌اند که شهر به شهر گشته و جمله «زال زر مُرد» را تکرار کرده است. رنگ سیمرغ چون بت سفید و به اندازه یک گاو بوده است و صدای بال‌هایش مثل صدای سکه‌های دو ریالی و پنج ریالی که به هم بکوبند» (انجوی

شیرازی، ۱۳۶۳: ۱/ ۷۳). در روایتی از *مردم و شاهنامه*، سیمرغ مشبه به قرار گرفته و آلابر دیو از نظر بلندپروازی و قدرت غیب‌شدن به سیمرغ تشبیه شده است. انگار بلندپروازی و غیب‌شدن سیمرغ مشهور بوده است (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۲/ ۶۲). اما روایتی که با جزئیات کامل به شکل ظاهری سیمرغ پرداخته، روایت قوم ماندایی است. در این روایت آمده است سیمرغ پرنده‌ای است پنهانی و راه‌های رسیدن به او راز است. او شبیه یک ملکه در کوه زندگی می‌کند و هر یکشنبه برای دیدار شاهان زمین به پایین می‌آید. او همانند ابری بزرگ به زمین نزدیک می‌شود و مردمی که از آمدن او با خبر می‌شوند، هلهله می‌کنند. همه شاهان آرزوی دیدار او را دارند. در یکی از یکشنبه‌ها که سیمرغ به زمین آمده بود، هرمز شاه برای او قصری مجلل آماده کرد، در مقابل سیمرغ، فواره‌ای آب می‌جوشید و سیمرغ به آن خیره شده بود و نوری از آن ساطع می‌شد که به رنگ‌های گوناگون تغییر می‌یافت و هرمز شاه نیز این نور را دید. او دستور داد برای سیمرغ خوراکی بیاورند و از جمله گوشت بره، ولی سیمرغ گفت من موجودات زنده را نمی‌خورم و برایش میوه آوردند (دراور، ۱۹۳۷: ۳۹۶-۳۹۹).^۷

۲-۳. پر سیمرغ

در متون اوستایی و *شاهنامه* درباره خاصیت پر سیمرغ و کارکردهای آن نکته‌هایی ذکر شده است که برخی از آن‌ها همچون آتش‌زدن پر به قصد حضور سیمرغ و مالیدن بر زخم به قصد بهبود در داستان‌های عامیانه نیز به چشم می‌خورد. برای مثال می‌توان به جنگ رستم و اسفندیار اشاره کرد که در آن سیمرغ با مالیدن پره‌ای خود بر تن رستم و رخش، زخم‌های آن‌ها را خوب می‌کند (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۴۷۶)، یا در روایت دیگری از همین جنگ، سیمرغ به زال می‌گوید چند تا از پره‌ایش را بسوزاند و خاکسترش را به بدن رستم بمالد تا او خوب شود (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۲/ ۱۸۷)، یا هنگام تولد رستم، سیمرغ علفی به خورد رودابه می‌دهد که او بیهوش می‌شود و با پرش جراحی او را خوب می‌کند (همان، ۲۰۵). علاوه بر این‌ها، خاصیت‌های دیگری نیز برای پر سیمرغ در ادب عامه آمده است که در دیگر متون دیده نمی‌شود:

۳-۲-۱. قدرت و نیرو بخشیدن: در جنگ رستم و سهراب، زمانی که رستم از سهراب شکست می‌خورد، از سیمرغ کمک می‌خواهد و او با پرهایش بدن رستم را چرب می‌کند و به این وسیله قدرت رستم زیاد می‌شود^۱ (همان، ۱۳۵/۲).

۳-۲-۲. آگاهی دادن از راز سپهر: زمانی که زال را در بیابان رها کردند، سیمرغ از صدای گریه متوجه او شد و در بال خودش نگاه کرد تا ببیند آینده زال چگونه است، دید آینده روشنی دارد، بنابراین او را به لانه خود برد و پرش را بر بدن او مالید و زخم‌ها و سرخی بدن بچه خوب شد (همان، ۱۸۹).

۳-۲-۳. ارتباط با اسب و سلاح: خاصیت دیگر این پر- که در روایات عامه با اغراق همراه است- ارتباط آن با اسب و سلاح است. در روایتی آمده است زمانی که زال خواست از نزد سیمرغ برود، او یکی از پرهایش را آتش زد و اسبی سرخ‌رنگ از میان آتش بیرون آمد و ابزار جنگی نیز برای او فراهم آورد (همان، ۱۹۰). یا هنگامی که گیو برای آوردن کی‌خسرو به توران می‌رود، پر سیمرغ را آتش می‌زند و بهزاد شبرنگ و شمشیر زمردنگار حاضر می‌شوند و با هم به سمت ایران به راه می‌افتند (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۴۹/۳).

۳-۲-۴. پیروزی بخشیدن: از دیگر ویژگی‌های پر سیمرغ ارتباط آن با پیروزی است و آنچنان که در متون آمده، همراه داشتن پر سیمرغ سبب پیروزی فرد می‌شود. برای مثال رستم هنگامی که برای آزاد کردن کی‌کاووس به مازندران می‌رود، یک طاقه پر سیمرغ بر کمر دارد (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۷۱)، یا در *صفیر سیمرغ* سهروردی آمده است: هر که پری از آن در پهلوی راست بندد و بر آتش گذرد از حرق ایمن باشد (سهروردی، ۱۳۹۴: ۲۰۶). این ویژگی برگرفته از *اوستا*ست: کسی که استخوان یا پری از این مرغ دلیر با خود داشته باشد هیچ مرد دلیری نتواند او را براندازد (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۳۴۰). در ادب عامه آتش‌زدن پر سیمرغ نیز آیین خاص داشته است. برای مثال هنگامی که رخس رستم را می‌زدند، زال پر سیمرغ را به بالای کوه البرز می‌برد و در میان آتش عود و عنبر می‌نهد و سیمرغ حاضر می‌شود (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۳۹۳)، یا فرنگیس به کی‌خسرو می‌گوید باید پر سیمرغ را در مجمعه میراثی آتش بزند تا تأثیر داشته باشد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۴۹/۳).

۳-۳. دانایی و رازآگاهی سیمرغ

سیمرغ در متون حماسی همانند حکیمی دانا از همه اسرار آگاهی دارد و می‌تواند آینده را پیش‌بینی کند. این ویژگی در متون عامه نیز دیده می‌شود که در اینجا به چند مورد اشاره می‌کنیم. در داستان «مرغ سخنگو» هنگامی که خاله‌های بدجنس، پسر را به دنبال سیب طلا می‌فرستند، او با آتش‌زدن پر، از سیمرغ کمک می‌خواهد و سیمرغ پسر را سوار می‌کند و به جایگاه سیب طلا می‌برد. هنگامی که خاله‌ها از پسر، مرغ سخنگو می‌خواهند، سیمرغ می‌گوید مرغ سخنگو در باغ دیو هفت طبقه زیر زمین است و تو باید برای شکستن طلسم از اسم سلیمان کمک بگیری (انجوی شیرازی، ۱۳۸۴: ۳۱۲). در داستان «حاتم طایی و خانه هفت در» نیز سیمرغ از جایگاه گل و نصرالله اطلاع دارد (پاک، ۱۳۹۱: ۱۷۲). در داستان «ملک‌جمشید» که روایت دیگری از داستان «ملک‌محمد» است، عقابی نقش سیمرغ را بر عهده دارد و هر چیزی که ملک‌جمشید می‌خواهد برایش فراهم می‌کند، از جمله کفشی که هر جا اراده کنی ببرد و پیراهنی که بر آن جای سوزن نباشد (انجوی شیرازی، ۱۳۸۴: ۱۵۷). هنگام قحطی ایران زال از سیمرغ کمک می‌خواهد و او می‌گوید تا زمانی که کی خسرو به ایران نیاید قحطی تمام نمی‌شود و فقط گیو می‌تواند او را بیاورد (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۶۱۶). در روایتی دیگر حتی می‌گوید کی-خسرو خال بزرگ سیاهی بر شانه راست دارد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۸۵). در داستان «جهانگیر»، او با راهنمایی سیمرغ به طلسم حضرت سلیمان می‌رود و به سلاح طهمورث دست می‌یابد (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۸۲۶). در *طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱: ۱۹۸) تأکید شده است که سیمرغ از گردش افلاک خبردار بود و دریافته بود که سام به طلب فرزند خود آمده است. در هین طومار سرچشمه علوم و دانش زال را نیز علم سیمرغ دانسته شده است. زال زر در خدمت سیمرغ، دانی کامل هر علم دنیا و از علم نجوم نیز باخبر بود (همان، ۳۷۴). منوچهرشاه نیز از قدرت پیشگویی سیمرغ باخبر است و هنگام اصرار زال بر ازدواج با رودابه، از او می‌خواهد نتیجه این ازدواج را از سیمرغ پرسند و سیمرغ فرزندی را پیشگویی می‌کند که پاسدار سلطنت ایران خواهد بود (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۳/ ۳۱۳). در برخی روایات این قدرت سیمرغ با اندیشه‌های اسلامی درآمیخته و در این داستان از اسم اعظم یاد شده است. «سیمرغ اسم اعظم را نیز می‌داند و برای محافظت

از کاوه بر هر سوراخ پیش‌بند او یک اسم اعظم می‌نویسد» (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۳۱). گاه در طومارهای نقالی نقش سیمرغ از حد یک حکیم رازآگاه فراتر می‌رود و واسطه‌ای می‌شود بین شاه یا پهلوان و عالم ماوراءالطبیعه و از جانب یزدان برای آن‌ها پیغام می‌آورد و نقش سروش^۹ را در متون حماسی بر عهده می‌گیرد. برای مثال سیمرغ در داستان فریدون و ضحاک به فریدون می‌گوید که نباید ضحاک را بکشد، بلکه باید با دوالی از پشتش ببندد و در کوه دماوند بیندازد (همان، ۳۴).

۳-۴. قدرت راهنمایی

یکی از نقش‌های بسیار پررنگ سیمرغ در ادب عامه نقش راهنما و یاریگر پهلوان است. سیمرغ معمولاً در حوادث مختلف به عنوان راهنما وارد داستان می‌شود و مشکلی از مشکلات قهرمان داستان را حل می‌کند. مشکلی که دیگران، حتی موجودات ماوراء-الطبیعی همچون دیو و پری نیز از حل آن عاجزند و این نشان از آگاهی فراگیر و قدرت خاص سیمرغ دارد. برای مثال در قصه «پسر کاکل‌زری و دختر گیس‌عنبری» آب رودخانه صندوق بچه‌ها را به خانه دیو می‌برد و دیو آن‌ها را بزرگ می‌کند. هنگامی که بچه‌ها بزرگ می‌شوند از دیو می‌خواهند آن‌ها را به خانه برگرداند، ولی دیو می‌گوید تنها سیمرغ می‌تواند شما را به خانه راهنمایی کند و آن‌ها سیمرغ را پیدا می‌کنند و به کمک او به خانه می‌رسند (انجوی شیرازی، ۱۳۸۴: ۳۲۵). همچنین هنگامی که سهراب در نبرد با رستم کشته می‌شود، سیمرغ همچون حکیمی دانا جدال بر سر علت مرگ سهراب را خاتمه می‌دهد و به تهمینه توصیه می‌کند به جای سهراب فرزند دیگری بیاورد (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۴۰۳). یا در جنگ هفت‌لشکر زمانی که رخس را می‌دزدند، زال از سیمرغ کمک می‌خواهد و او می‌گوید رخس در چین به دست جادوگری گرفتار شده است و فقط جهان‌بخش می‌تواند او را بیاورد (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۷۳۳). حتی هنگامی که نمی‌توانند برای رستم اسب انتخاب کنند از سیمرغ کمک می‌خواهند و او می‌گوید اسب رستم کنار دریاست (همان، ۹۹). در برخی داستان‌ها سیمرغ به طور مستقیم وارد داستان نمی‌شود و راهنمایی نمی‌کند، بلکه زال به عنوان جانشین او دست-به‌کار می‌شود و با دستورهایی که از سیمرغ دریافت می‌کند، نقش راهنما و یاریگر را

بر عهده می‌گیرد. برای مثال در داستان «آذربرین»، زال از قول سیمرغ به طور می‌گوید که فقط آذربرین می‌تواند از عهده گلوبند دیو برآید و او را بکشد (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۹۰۰). یا در هنگام بر تخت نشستن قباد، رستم به دستور زال و سفارش سیمرغ، تنها به البرزکوه می‌رود و کی قباد را می‌آورد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۳/۵۷).

گاه سیمرغ در برخی داستان‌ها از نقش راهنمای صرف فراتر می‌رود و واسطه قدرتمندی بین انسان و یزدان می‌شود که می‌تواند خواسته قهرمان را برآورده کند. برای مثال در داستان «جنگ رستم و دیو سپید»، چون رستم نمی‌تواند با دیو سپید مقابله کند به درگاه خداوند نیایش می‌کند و از سیمرغ قدرتش را می‌خواهد و سیمرغ قوتش را به او می‌دهد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۲/۸۸). در جنگ رستم و اسفندیار، سیمرغ رستم را بر پشت می‌گیرد و به دریای چین می‌برد و چوب گزی به رستم نشان می‌دهد تا از آن تیر بسازد (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۴۷۶).

۵-۳. دست‌نیافتنی بودن

یکی دیگر از ویژگی‌های سیمرغ دست‌نیافتنی بودن و عدم سکونت در سرزمین آدمیان است. اگرچه در داستان‌های حماسی و عارفانه جایگاه سیمرغ را کوه اساطیری البرز یا قاف دانسته‌اند؛ ولی در داستان‌های عامیانه به جز از چند مورد که به کوه قاف اشاره کرده‌اند، جایگاه سیمرغ را در سرزمینی غیر از سرزمین انسان‌ها دانسته‌اند. برای مثال در داستان «مرغ سخنگو»، سیمرغ در سرزمین دیوان سکونت دارد (انجوی شیرازی، ۱۳۸۴: ۳۲۵) و در همه روایات «باغ سیب»، سیمرغ در سرزمین تاریکی و زیر زمین سکونت دارد. در روایت سوم فاصله جایگاه سیمرغ تا سرزمین انسان‌ها آنقدر زیاد است که سفر به روی زمین چهل شبانه‌روز طول می‌کشد (انجوی شیرازی، ۱۳۸۴: ۱۷۱؛ پاک، ۱۳۹۱: ۱۷۲). داستان «بللئوک، اوانداز و شلنگ‌انداز» که از داستان‌های فیروزآباد فارس است، یکی از داستان‌هایی است که در آن جایگاه سیمرغ، کوه قاف و سیمرغ دست‌نیافتنی و دورازدسترس انسان‌ها دانسته شده است. در این داستان پسر پادشاه هنگام شکار، عاشق دختر شاه چین می‌شود و شاه برای اینکه دخترش را به او ندهد شروطی می‌گذارد که یکی از آن‌ها آوردن جوجه سیمرغ از کوه قاف است و پسر پادشاه به کمک یاران

عجیب و غریب از جمله شلنگ انداز که قدرتی مافوق طبیعی دارد، موفق می‌شود جوجه سیمرغ را بیاورد و به دختر شاه چین برسد (انجوی شیرازی، ۱۳۸۴: ۴۶۴). ماندایی‌ها نیز در ادبیات عامیانه خود، سیمرغ را که همان روح است، پرنده‌ای پنهانی می‌دانند که در کوه‌ها زندگی می‌کند:

هرمز شاه از سیمرغ پرسید چطور می‌توانیم پادشاه روشنایی و ملکی^{۱۱} و اثری^{۱۱} را ببینیم. سیمرغ دستور داد دو کاسه بیاورند که در درون آن‌ها دو ظرف کوچک باشد. یک کاسه را سیمرغ در گوش خود گذاشت و دیگری را در گوش هرمز شاه و خودش به فواره آب خیره شد. هرمز شاه هفت شخص با هفت رنگ و شکل مختلف در آب دید که زمانی که با هم صحبت می‌کردند و آواز می‌خواندند رنگ آن‌ها با هم آمیخته می‌شد. پس از آن زنی زیبا در نور ظاهر شد که مشغول آواز خواندن بود و سیمرغ گفت این مادر هستی است. هنگام رفتن سیمرغ شروع کرد به دعا کردن که در اینجا هرمز شاه فهمید او نیمروس زینه^{۱۲} یا همان روح است (دراور، ۱۹۳۷: ۳۹۶-۳۹۹).

۳-۶. شفابخشی

یکی از توانایی‌های خارق‌العاده سیمرغ قدرت شفابخشی اوست که در داستان‌های مختلف به چشم می‌خورد. قدرت درمانگری سیمرغ دو بار در **شاهنامه** نمودار می‌شود: یک‌بار هنگام تولد رستم و دیگری هنگام زخمی شدن او توسط اسفندیار. کارهایی که سیمرغ در **شاهنامه** انجام می‌دهد با توجه به طب قدیم و در نظر مردم باستان، جادو شمرده می‌شد که نمونه‌هایی از آن‌ها در متون عامیانه نیز آمده است. برای مثال در طومار کهن آمده است که ارقم رستم را مسموم می‌کند و زال، سیمرغ را احضار می‌کند. سیمرغ با کمک یک مهره و هفت دلو شیر، زهر را از بدن رستم می‌کشد و خون او را عوض می‌کند و از خاندان زال خون می‌گیرد و به بدن او وارد می‌کند (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۷۷). یا در روایتی از داستان سیاوش، سودابه نیز سیاوش را به وسیله یکی از کنیزان مسموم می‌کند و سیمرغ به همین شیوه او را نجات می‌دهد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۸/۱۰۶). در داستان «باغ سیب» نیز سیمرغ با آب دهان خود زخم پای ملک‌محمد را شفا می‌دهد (انجوی شیرازی، ۱۳۸۴: ۱۴۴). همچنین پس از سقوط کی‌کاووس در مازندران،

سیمرغ برای التیام زخم‌ها و شکستگی‌های او به رستم کمک می‌کند (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۷۱/۳). اما گاه در ادب عامه قدرت سیمرغ از این فراتر می‌رود و کارهایی انجام می‌دهد که به معجزه شبیه است. برای مثال هنگام کشته‌شدن سهراب، رستم از مرهمی که سیمرغ به او داده بر زخم‌های سهراب می‌مالد و از معجون سبزرنگ او به دهان سهراب می‌ریزد و او را زنده می‌کند (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۳/۳۶۹) یا به زال گیاهی را معرفی می‌کند که به وسیله آن چشم‌های پریدخت را که در فراق زال کور شده، شفا می‌بخشد (همان، ۳۱۸). همچنین در داستان‌های «ممد نامدار» و «باغ سب» سیمرغ دو پر به قهرمانان داستان‌ها می‌دهد و می‌گوید که یکی را اگر به صورت بکشی پیر هفتادساله می‌شوی و دیگری را اگر بکشی، جوان چهارده ساله (خزایی، ۱۳۸۲: ۳۰۹).

۴. سیمرغ و تقدیر

اعتقاد به زمان و تقدیر در مقام حاکم بر سرنوشت آدمی و جدا کردن آن از خداوند در *شاهنامه* اندیشه‌ای اسلامی نیست، بلکه تفکری مشترک بین مردم هندوایرانی و یونانی بوده است که از کیش زروانی^{۱۳} در زمان ساسانیان نشئت گرفته است (رینگرن، ۱۳۸۸: ۴) و در دیگر حماسه‌های ایرانی و متون ادب عامه نیز دیده می‌شود. در *شاهنامه* سیمرغ از تقدیر و سرنوشت آگاهی دارد و به رستم نیز اطلاع می‌دهد؛ اما در داستان‌های عامه سیمرغ برخورد یکسانی با تقدیر ندارد و در حوادث مختلف رویکردهای متفاوت و گاه متضادی نسبت به تقدیر دارد. برای مثال در داستان «سیمرغ و دختر پادشاه» - که یکی از داستان‌های افغانستان است - سیمرغ همچون خدمتکاری در خدمت پادشاه است. پادشاه برای اینکه دخترش را به مرد چوپان ندهد، او را به سیمرغ می‌سپارد تا به بیابانی برسد که در آن آدمیزاد نباشد، ولی پسر چوپان آنجا را پیدا و بعد از مدتی با دختر ازدواج می‌کند و برمی‌گردد. پادشاه نیز به ناچار تقدیر را می‌پذیرد و ضرب‌المثل «قسمت را سیمرغ رد کرده نمی‌تواند» از آن ساخته می‌شود (رحمانی، ۱۳۷۷: ۴۰۵). این داستان با عنوان «حدیث سلیمان با سیمرغ» در *قصص الانبیا* (جویری، ۱۳۸۵: ۲۰۲) و *عجایب-المخلوقات* (همدانی، ۱۳۸۷: ۲۸۷) به خود سیمرغ نسبت داده شده است. در داستان «سیمرغ» نیز که یکی دیگر از داستان‌های افغانستان است، سیمرغ شوکت و قدرت خود

را از دست می‌دهد و جایگاهش چنان پست می‌شود که همچون خدمتکاری در خدمت دختر پادشاه قرار می‌گیرد و اوامر او را اجرا می‌کند. دختر از سیمرغ می‌خواهد که او را به دیدار پسر زیبای پادشاه فلان شهر ببرد و سیمرغ با اینکه از تقدیر آگاه است و می‌داند ممکن است توسط شکارچیان شکار شود؛ اما هر شب او را می‌برد و از ترس شکارچیان صبح برمی‌گرداند. تا اینکه یک روز به سبب دیر کردن دختر، بازگشت آن‌ها به تأخیر می‌افتد و شکارچیان سیمرغ را شکار می‌کنند (رحمانی، ۱۳۷۷: ۴۱۳). این‌ها نمونه داستان‌هایی بود که در آن‌ها سیمرغ نمی‌تواند بر تقدیر غلبه کند؛ اما داستان‌هایی نیز داریم که سیمرغ برای غلبه بر تقدیر و مرگ آدمی نسخه دارد. برای مثال هنگام کشته شدن سهراب، سیمرغ به رستم می‌گوید اگر چهل شبانه‌روز سهراب را به دوش بکشی، او زنده می‌شود و رستم همین کار را انجام می‌دهد، ولی در پایان روز چهلم شیطان به شکل پیرمردی درمی‌آید و با پیش کشیدن قصه نمد سیاه، رستم را فریب می‌دهد و او جنازه را بر زمین می‌گذارد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۲/ ۱۳۷). در ادبیات عامه ماندایی نیز دو روایت از این ماجرا آمده است که یکی همانند روایت پیشین است و دیگری اندکی تفاوت دارد. در روایت دوم سیمرغ به طور مستقیم در داستان دخالت می‌کند و هر یکشنبه به سراغ سهراب می‌رود و بدن او را زبان می‌کشد و به او قدرت می‌بخشد و به این وسیله پس از یک سال سهراب زنده می‌شود (دراور، ۱۹۳۷: ۳۸۲). در این داستان که آبخخور فکری متفاوتی دارد و ماندایی‌ها آن را داستان واقعی رستم و سهراب می‌دانند، سیمرغ تقدیر را نمی‌پذیرد و بر تقدیر و مرگ آدمی غلبه و سهراب را زنده می‌کند.

۵. پرورش کودک

سیمرغ در شاهنامه فقط پرورش زال را به عهده دارد؛ اما در متون ادب عامه نه تنها کودکان متعددی را پرورش می‌دهد، بلکه از هنگام بسته شدن نطفه آن‌ها تا زمان جوانی - شان، نقش‌های مختلفی را برای رشد و نگهداری آن‌ها به عهده می‌گیرد. برای مثال درباره آذربرین آمده است که او به فرامرز فرمان می‌دهد تا با همسرش توران شیرگیر نزدیکی کند و به این طریق نطفه آذربرین بسته می‌شود (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۸۳۹) یا درباره خود فرامرز نیز این ماجرا صادق است؛ زیرا رستم پس از مرگ سهراب

افسردگی می‌گیرد و زار و نزار می‌شود. زال از سیمرغ کمک می‌خواهد و سیمرغ نسخهٔ همخوابگی رستم و ته‌مینه را تجویز می‌کند و با وعدهٔ زنده شدن سهراب، ته‌مینه را راضی به این کار می‌کند و به این شیوه نطفهٔ فرامرز بسته می‌شود (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۱/۱۲۹). دربارهٔ پرورش کودک نیز موارد متعددی وجود دارد که سیمرغ گاه کودکان بی‌نام‌ونشان را نیز پرورش داده است. برای مثال پادشاه ستمگری در جابلقا خواب ترسناکی می‌بیند و معبران به او می‌گویند که توسط برادرزاده‌اش کشته خواهد شد. او فرزندان دوقلوی برادرش را در جنگل رها می‌کند که یکی از آن‌ها را سیمرغ و دیگری را کشاورزی پرورش می‌دهد. دو برادر پس از سال‌ها حین شکار با هم آشنا می‌شوند و یکی از آن‌ها پس از ماجراهای مختلف به دست عموی ظالم کشته می‌شود و دیگری عمو را می‌کشد (تاکه‌هارا و وکیلان، ۱۳۸۹: ۱۶۲).

دربارهٔ پرورش زال نیز روایات زیادی در ادبیات عامه وجود دارد. در برخی روایات سیمرغ به امر خداوند زال را از رودخانه می‌گیرد و بزرگ می‌کند و سپس خبر سلامتی‌اش را به سام می‌دهد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۱/۷۰). او در روایتی دیگر به زال می‌گوید به این علت تو را پرورش دادم که پهلوانانی از نسل تو به وجود خواهند آمد که از ایران دفاع خواهند کرد و نسل دیوان را از بین خواهند برد (همان، ۱۹۰). در طومار «سام سوار و دختر خاقان چین» نیز خداوند، سیمرغ را مأمور نگهداری از زال می‌کند (همان، ۳/۳۰۱). یکی دیگر از کودکانی که سیمرغ در ادبیات عامه او را پرورش می‌دهد، فریدون است. مادر فریدون در مازندران با سیمرغ عابد روبه‌رو می‌شود و فریدون را به او می‌سپارد. سیمرغ عابد آیندهٔ فریدون و مادرش را پیش‌بینی می‌کند و تربیت فریدون را به عهده می‌گیرد (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۱۹۸). این ماجرا با تفصیل بیشتر در طومار *هفت‌لشکر* (۱۳۷۷: ۲۸) آمده است: سیمرغ سیصد سال در غار عبادت و شانزده سال از فریدون مراقبت می‌کند. منجمان ضحاک هرچه در اسطرلاب نگاه می‌کنند نمی‌توانند او را پیدا کنند و به ضحاک می‌گویند او به کام نهنگ رفته است.

یکی دیگر از نقش‌هایی که سیمرغ به عهده دارد، پیش‌بینی آیندهٔ کودک و تعیین اسم برای اوست که این مورد دربارهٔ رستم مصداق دارد. او به زال می‌گوید این بچه مثل همهٔ بچه‌ها نیست، بلکه پهلوانی است که هفت کشور را نگهداری و دیوان را سرکوب

می‌کند. در نه ماهگی به رودابه شراب بدهید و اسم بچه را رستم بگذارید (همان، ۲۰۲). نقش دیگری که سیمرغ بر عهده دارد و در دیگر متون به چشم نمی‌خورد، تربیت پهلوان است. در *مردم و شاهنامه* آمده است زمانی که زال به ده سالگی رسید، سیمرغ او را با بچه‌های خود به کوهستان برد و آداب جنگاوری و کمانداری و پهلوانی آموخت (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۲/ ۱۸۹) یا در همین اثر درباره رستم می‌گوید که سیمرغ در بچگی فنون جنگاوری و پهلوانی را به او آموخت (همان، ۲۰۵).

۶. درخت سیمرغ

همان‌گونه که از *اوستا* و آثار پهلوی به‌جامانده از فرهنگ پیش از اسلام برمی‌آید، سیمرغ مرغی است فراخ‌بال که بر درختی به نام «ویسپویش» یا «هرویسپ» آشیان دارد. این درخت در دریای ونورکش یا فراخکرت قرار دارد. درخت «ویسپویش» (همه را درمان‌بخش) یا «هرویسپ تخمک» که آشیان سیمرغ است، درختی است که دربردارنده تخم همه گیاهان است (یشت‌ها، ۱: ۵۷۴). برخی از ویژگی‌های این درخت در ادبیات عامه به جا مانده و یا با اندکی تغییر به صورت‌های دیگر همراه با نام سیمرغ در داستان‌ها آمده است.^{۱۴} محمد مختاری معتقد است خواص همین درخت در حماسه به سیمرغ نسبت داده شده و به صورت درمان‌بخشی او تجلی کرده است (مختاری، ۱۳۷۹: ۷۸). در داستان زال این درخت با خاصیت معجزه‌آسایش آمده، ولی به درخت سیب تبدیل شده است. زال هفت دختر داشت و پسر نداشت و از این ماجرا ناراحت بود. از سیمرغ کمک خواست و سیمرغ از درخت مقابل خودش سیبی چید و به زال توصیه کرد که نصف آن را خود و نصف دیگر را زنش بخورد تا صاحب پسر شود و نامش را رستم بگذارد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۲/ ۲۰۴). در داستانی دیگر این درخت با سرو مقدس کاشمر که زرتشت کاشته، درهم آمیخته است. منوچهر خواب می‌بیند که عده‌ای می‌خواهند درختی را که سیمرغ بر آن آشیان دارد، ببرند و سیمرغ به آن‌ها هشدار می‌دهد که این درخت را زرتشت کاشته و مقدس است؛ اما آن‌ها گوش نمی‌دهند و سیمرغ سنگی هفتصدمنی بر سرشان می‌اندازد و آن‌ها را می‌کشد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۴۹/ ۳). این درخت در قصه «ممد نامدار» به چناری هزار ساله، کنار چشمه آب در

سرزمین تاریکی تبدیل شده است (خزایی، ۱۳۸۲: ۳۰۹) و در منبعی دیگر از آن با عنوان درخت دانایی یاد کرده‌اند (بین، ۲۰۱۵: ۲۹۲).^{۱۵}

۷. سیمرغ و مار

ماجرای خورده‌شدن بچه‌های سیمرغ به وسیله مار یا اژدها در قصه‌ها و روایات گوناگون آمده است که پهلوانی جوجه‌های سیمرغ را نجات می‌دهد و سیمرغ نیز در عوض این کار به او خدماتی ارائه می‌دهد. برای مثال در روایت یزد داستان مرغ سخنگو آمده است: پادشاهی از بین سه خواهر، با کوچک‌ترین خواهر ازدواج می‌کند و خواهران بزرگ‌تر هنگام تولد دختر و پسر او، از روی حسادت آن‌ها را با توله‌سگ عوض می‌کند و بچه‌ها را به آب می‌اندازند. گازی بچه‌ها را نجات می‌دهد. پادشاه پس از سال‌ها به طور اتفاقی بچه‌ها را می‌بیند و از آن‌ها خوشش می‌آید و به قصر خود می‌برد. خاله‌های حسود دوباره بدجنسی را شروع می‌کنند. آن‌ها ابتدا پسر را به سراغ گل هفت رنگ‌و‌بو می‌فرستند. پسر در راه با ماری برخورد می‌کند که هر سال جوجه‌های سیمرغ را می‌خورد. او مار را می‌کشد و سیمرغ در عوض این کار خواسته او را برآورده می‌کند و پری به او می‌دهد تا در موقع لزوم برای حضور سیمرغ آتش بزند (انجوی شیرازی، ۱۳۸۴: ۳۱۲).

در داستان «باغ سیب» که روایات مختلفی نیز دارد، این ماجرا دیده می‌شود و روایت اراک و گرگان به این صورت است: پادشاهی سه پسر داشت که ملک‌محمد پسر کوچک او از همه زرنگ‌تر بود. دیوی هر سال سیب‌های باغ پادشاه را می‌دزدید و به دنیای زیر زمین می‌رفت. ملک‌محمد او را دنبال می‌کند و از بین می‌برد و در راه بازگشت ماری را که هر سال جوجه‌های سیمرغ را می‌خورد، می‌کشد. سیمرغ در عوض او را به دنیای روشنایی می‌برد (انجوی شیرازی، ۱۳۸۴: ۱۴۴؛ پاک، ۱۳۹۱: ۱۷۲). در داستان «حاتم طایی و خانه هفت‌در» نیز درویشی که می‌خواهد به راز بخشندگی حاتم پی ببرد، در راه با رازهای گوناگون برخورد می‌کند که یکی از آن‌ها راز نصرالله و زنش است و چون در راهش بچه‌های سیمرغ را از دست اژدها نجات می‌دهد، سیمرغ در عوض او را به قلعه گل و نصرالله می‌برد و برمی‌گرداند (پاک، ۱۳۹۱: ۱۷۲). سیمرغ در این داستان‌ها از

سویی قدرتی خاص برای رسیدن به شهرهای دور و آگاهی از اسرار دارد و از سوی دیگر نمی‌تواند با ارادهایی که هرساله جوجه‌هایش را می‌خورد، مقابله کند و یا زمان حملهٔ اردها را بفهمد. او منتظر پهلوانی است که کمکش کند تا از شر این مار یا اردها رهایی یابد و در عوض به خدمت پهلوان درآید.

۸. نتیجه‌گیری

نام سیمرغ در شاهنامه با زال و خاندان او پیوند خورده و چهرهٔ مقدس او در سایهٔ اعمال این خاندان متبلور شده است؛ اما در متون پس از شاهنامه و به‌خصوص متون ادب عامه نه‌تنها کارکرد او مختص این خاندان نمی‌ماند، بلکه جنبهٔ قدسی او نیز کم‌رنگ می‌شود و نقش‌های محسوس جای آن‌ها را می‌گیرد. آن‌چنان که از بررسی ادبیات عامه مشخص می‌شود، سیمرغ در ادب عامه و به‌خصوص در حماسه‌های عامیانه بیشتر از شاهنامه و متون قبلی نقش دارد. او در این آثار ویژگی‌های متفاوت و گاه متضادی دارد؛ دیگر آن پرندهٔ اساطیری و باشکوه قبلی نیست، بلکه عابدی است که فکر می‌کند درخواست زال و خاندانش فرصت عبادت خداوند را از او می‌گیرد. با وجود این در حوادث زیادی وارد می‌شود؛ زیرا پهلوانان نیز پهلوانان قبلی نیستند و نه در بزرگه‌های حوادث و مشکلات فراانسانی و حل‌نشده، بلکه برای هر کاری دست به دامان سیمرغ می‌شوند. سیمرغ در برزنامه و همچنین داستان زال همچون مرشدی پیر ظاهر می‌شود و آن‌ها را نصیحت می‌کند که بشر در بوتۀ آزمایش است و نباید از گرم یزدان ناامید بود. هنگام روبه‌روشدن با زال و سام همچون پیری مهربان زال را نصیحت می‌کند که نزد پدرش برود و از سام نیز قول می‌گیرد که با زال خوش‌رفتاری کند. در کل اسطورهٔ سیمرغ همچون آینه‌ای است که دگرگونی نوع تفکر فارسی‌زبانانی را منعکس می‌کند که این اسطوره را در داستان‌های خود بازگو کرده‌اند. در برخی از داستان‌های شرق ایران و افغانستان امروزی، رگه‌هایی از شکوه سیمرغ باقی مانده و او تنها در خدمت شاه و شاهزاده‌هاست؛ اما در برخی دیگر از افسانه‌های این بخش و بخش مرکزی ایران، به پرنده‌ای معمولی تبدیل شده است که بر روی کوهی زندگی می‌کند که انسان‌ها نیز می‌توانند بدان قدم بگذارند. او برای یافتن شکار به روی زمین

می‌آید و گاه خود شکار شکارچیان می‌شود. سیمرغ با وجود اینکه از تقدیر آگاه است، از یافتن دشمن جوجه‌های خود ناتوان است و منتظر قهرمانی است تا بر دشمنش غلبه کند و با از بین رفتن دشمن، سیمرغ به خاطر قدردانی به خدمت قهرمان درمی‌آید. سیمرغ در افسانه‌های غرب ایران و قوم ماندایی همچنان شکوه خود را حفظ کرده و در کوهی دور از دسترس انسان‌ها جای دارد و نماد روح است و می‌تواند بر تقدیر غلبه و مرگ آدمی را از او دور کند. ویژگی مشترک سیمرغ در همه متون ادبیات عامه این است که او همیشه در اردوگاه خیر قرار دارد و در برابر دیو و اژدها ایستاده است و یاریگر پهلوانان و قهرمانان داستان می‌شود و بدون توجه به نوع خواسته قهرمان داستان، خواسته او را برآورده می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی شماره ۹۴۱۲۶۳ است که سال ۱۳۹۴ در دانشگاه گلستان اجرا شده است.
۲. سیمرغ در نبرد با اسفندیار موجودی است همچون دیگر عناصر اهریمنی و جادویی هفت‌خان مثل گرگ و شیر و اژدها و زن جادو، و پیکار با او کاری پهلوانه و نیک است (مختاری، ۱۳۷۹: ۷۱). البته سلطانی گرد فرامرزی (۱۳۷۲: ۹۳-۱۰۰) اهریمنی‌بودن سیمرغ را با ارائه دلایلی در کتاب خود رد کرده است.
۳. روزبهان سیمرغ را گاه کنایه از روح و گاه کنایه از عقل و فیض مقدس گرفته است (سجادی، ۱۳۷۵: ۴۹۲).
۴. پژوهشگران زیادی بر هم‌پوشانی و ارتباط ادبیات عامه و رسمی تأکید کرده‌اند و اینکه نمی‌توان مرزهای دقیقی بین ادب عامه و ادب رسمی کشید. برخی پژوهشگران تنها انواع ادبی را عامل جدایی ادب عامه از ادب رسمی دانسته‌اند و برای مثال رمان را نوع مربوط به ادب رسمی و سحر و جادو را مربوط به ادب عامه دانسته‌اند. برای اطلاع بیشتر درباره این موضوع نک:

Vladimir Propp (1997.) *The Nature of Folklore. Theory and History of Folklore*. Minneapolis: University of Minnesota press, Fourth Edition.
Walter J. Ong (1982) *Orality and Literacy: The Technologizing of the Word*. London: Methuen.

و برای نمونه فارسی نک:

سجاد آیدنلو (۱۳۹۴). «برخی روایات نقالی و شفاهی در ملحقات نسخ و چاپ‌های شاهنامه». *فرهنگ و ادبیات عامه*. س ۳. ش ۵. صص ۵۱-۱۰۰.

5. The Mandaean of Iraq and Iran

6. Hanns-peter Schmidt

7. Drower

۸. امیدسالار (۱۳۸۱: ۲۷) حتی رویین تنی اسفندیار را حاصل غلبه بر قدرت سیمرغ می‌داند: «سیمرغ موجودی است در آن واحد زورمند و ماوراءطبیعی و جادو. سیمرغ محل تجلی طبیعت و ماوراءطبیعت است به نیرومندترین صور خود. چیرگی بر سیمرغ چیرگی بر طبیعت و مابعدالطبیعه است در آن واحد و آلوده شدن به خون او، آلوده شدن به ماده حیات طبیعت و عصارة زندگی مابعدطبیعت، پهلوان را رویین تن می‌سازد».

۹.

بیامد سروش خجسته دمان مزن گفت- کو را نیامد زمان
همیدون شکسته ببندش چو سنگ ببر تا دو کوه آیدت پیش تنگ
به کوه اندرون به بود بند اوی نیاید برش خویش و پیوند اوی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۸۲)

10. melki

11. uthri

12. nimrus zaina

۱۳. برای اطلاع از زروان و کیش او ر.ک:

Zaehner, R. C. (1955). *Zurvan a Zoroastrian dilemma*. oxford university press.

شاکد، شائول (۱۳۸۷). *تحول ثنویت (تنوع آرای دینی در عصر ساسانی)*. ترجمه احمدرضا قائم مقامی. ج ۱. تهران: نشر ماهی.

۱۴. عوامل گوناگونی سبب انتقال جایگاه سیمرغ از این درخت بر کوه البرز شده است، ازجمله: «تأثیرات آیین مهر سبب شد میان سیمرغ، مهر و برخی از عناصر مهری ازجمله خورشید و عقاب شباهتهایی به وجود بیاید. از همین رو بعدها سیمرغ نماد خورشیدی قرار گرفت که تصور می‌شد همان مهر است» (صدیقی، ۱۳۸۶: ۹۸).

15. Bane

منابع

- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۴). «برخی روایات نقالی و شفاهی در ملحقات نسخ و چاپ‌های شاهنامه». *فرهنگ و ادبیات عامه*. س ۳. ش ۵. صص ۵۱-۱۰۰.
- امیدسالار، محمود (۱۳۸۱). «راز رویین تنی اسفندیار». *جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. صص ۳-۳۰.
- انجری شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۸۴). *گل به صنوبر چه کرد*. چ ۴. تهران: امیرکبیر.

- (۱۳۶۳). *فردوسی‌نامه*. ج ۳. چ ۲. تهران: علمی.
- اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۱). *دانشنامه مزدیسنا*. تهران: مرکز.
- پاک، عبدالصالح (۱۳۹۱). *افسانه‌های اقوام ایران*. تهران: کتابسرای تندیس.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۹). «سیمرغ و جبرئیل». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی*. ش ۹۰ - ۹۱. صص ۴۶۳ - ۴۷۸.
- تاکه‌هارا، شین و سید احمد وکیلان (۱۳۸۹). *افسانه‌های ایرانی به روایت امروز و دیروز*. چ ۳. تهران: ثالث.
- جویری، محمد (۱۳۸۵). *کلیات قصص الانبیا*. به کوشش علی‌اصغر عبداللهی. تهران: دنیای کتاب.
- حجازی، بهجت‌السادات (۱۳۸۸). «بازآفرینی اسطوره‌های سیمرغ و ققنوس». *مطالعات عرفانی دانشگاه کاشان*. ش ۱۰. صص ۱۱۹ - ۱۴۸.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲). «یکی داستان است ر آب چشم». *گل رنج‌های کهن*. به کوشش علی‌دهباشی. تهران: مرکز. صص ۵۳ - ۹۸.
- خزاعی، حمیدرضا (۱۳۸۲). *افسانه‌های خراسان: اسفرائین*. مشهد: ماه‌جان.
- خزایی، محمد و فریود فرنیاز (۱۳۸۲). «بررسی تصویر نماد سیمرغ». *نشریه هنر و معماری*. ش ۲۰. صص ۴ - ۱۴.
- ذوالفقاری، حسن و علی اکبر شیری (۱۳۹۴). *باورهای عامیانه مردم ایران*. تهران: چشمه.
- و محبوبه حیدری (۱۳۹۱). *ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران*. تهران: رشد‌آوران.
- سجادی، سید جعفر (۱۳۷۵). *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*. چ ۳. تهران: طهوری.
- سلطانی گرد فرامرزی، علی (۱۳۷۲). *سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران*. تهران: مبتکران.
- سلطانی، علی (۱۳۵۴). «نقش سیمرغ در آثار اخوان‌الصفا». *نگین*. ش ۱۲۶. صص ۳۷ - ۳۹.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۹۴). *مصنفات فارسی شیخ اشراق*. به کوشش احمدرضا نوری. تهران: منشور سمیر.
- شاکد، شائول (۱۳۸۷). *تحول ثنویت (تنوع آرای دینی در عصر ساسانی)*. ترجمه احمدرضا قائم‌مقامی. تهران: نشر ماهی.
- صداقت‌نژاد، جمشید (۱۳۷۴). *طومار کهن شاهنامه فردوسی*. تهران: دنیای کتاب.

- صدیقی، علیرضا (۱۳۸۶). «آشیانه سیمرغ از درخت ویسپویش تا کوه البرز». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. ش ۱۵۸. صص ۸۹-۱۰۰.
- *طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱). به کوشش سجاد آیدنلو. تهران: به نگار.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۳). *منطق الطیر*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۹). «خاستگاه سیمرغ از دیدگاه اسطوره‌شناسی تطبیقی». *پژوهش‌های ادبی*. ش ۲۸. صص ۶۱-۹۶.
- محیط طباطبایی، احمد (۱۳۳۵). «سیمرغ در چند حماسه ملی». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*. ش ۳۶. صص ۴۴-۵۱.
- مختاری، محمد (۱۳۷۹). *اسطوره زال*. ج ۲. تهران: توس.
- نوزاد، فریدون (۱۳۴۵). «سیمرغ و قاف در ادبیات ایران». *وحید*. ش ۳۹. صص ۲۲۵-۲۳۶.
- نیری، محمدیوسف (۱۳۸۵). «سیمرغ در جلوه‌های عام و خاص». *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*. ش ۴۸. صص ۲۱۵-۲۴۸.
- *هفت‌لشکر* (۱۳۷۷). به کوشش مهران افشاری و مهدی مدائنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- همدانی، محمدبن‌محمود (۱۳۸۷). *عجایب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات*. ویرایش جعفر مدرس صادقی. ج ۲. تهران: مرکز.
- Bane, Theresa (2015). *Encyclopaedia of Beasts and Monsters in Myth, Legend and Folklore*. North Carolina: M.C Far land.
- Drower, E. S. (1937). *The Mandaean of Iraq and Iran*. Oxford: Clarendon Press.
- Schmidt, Hans-Peter (2002). *SIMORĠ, Encyclopaedia Iranica*. ed. Ehsan Yarshater.
- Prop, Vladimir (1997). *The Nature of Folklore, Theory and History of Folklore*. Minneapolis: University of Minnesota press, Fourth Edition.
- Ong, Walter J. (1982). *Orality and Literacy: The Technologizing of the Word*. London: Methuen.
- Zaehner. R. C. (1955). *Zurvan a Zoroastrian Dilemma*. oxford university press.